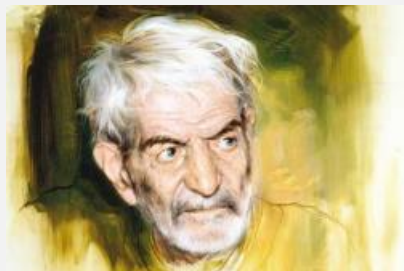


شعر گفتن با ذهن و زبان مردم

داشتم کتاب حیدربابای استاد شهریار را می‌خواندم. مادرم به زبان ترکی پرسید: این چیه می‌خونی؟ ساعت‌هاست سرت توی این کتابه و حرف نمی‌زنی.



داشتم کتاب حیدربابای استاد شهریار را می‌خواندم. مادرم به زبان ترکی پرسید: این چیه می‌خونی؟ ساعت‌هاست سرت توی

اب، کتابه حرف نم‌زند، فهمیدم حوصله اش سر رفته. مادرم سواد نداشت، زبان فارسی را هم درست و حسابی بلد نبود. گفتم: این کتاب شعره، می‌خوای برات بخونم؟ گفتم: من کی فارسی بیلیم، شعردن باش چیخارتمارام. (من که فارسی نمی دانم و از شعر چیزی دستگیرم نمی

شود)

گفتم: این شعر ترکی است. شعر استاد شهریار است.

گفت: اوخو گوروم! (بخوان ببینم)

خواندم تا رسیدم به این بند:

حیدربابا کهلیک لرون اوجاندا

کول دپیندن دوشان قالخیب قاچاندا

باغجالارون چیچک له نیب اچاندا

بیزدن ده بیر ممکن اولسا یاد ایله

اچیلماپان اوزک لری شاد ایله

ترجمه:

حیدر بابا هنگام پرواز کبک‌ها

هنگام گریز خرگوش از زیر بوته

هنگام غنچه کردن و شکفتن گل‌های باغچه‌ها

از ما نیز اگر میسر بود، یاد کن

و دل‌های گرفته را شاد کن

دیدم اشک مادر سرازیر شده، گفتم: پسر! تو که در شهر به دنیا آمده‌ای و زندگی روستایی را ندیده‌ای، زیبایی این

شعر را کاملاً درک نمی‌کنی.

بندهای دیگری از حیدربابا را خواندم و مادرم در برخی از آنها تأملی می‌کرد و گاه چیزی می‌پرسید؛ مثلاً وقتی خواندم:

بایرام بئلی چارداخلاری بیخاندا

نوروز گلی قار چیچگی چیخاندا

مادر پرسید: تو اصلاً می‌دونی چارداخ چیه؟ تو توی این شهر پر از ماشین، هیچ وقت نوروز گلی و قارچیچگی دیدی؟

بعد با حوصله برایم توضیح می‌داد که هر کدام از اینها چه معنایی دارد و برای مردم روستاهای آذربایجان نشانه چیست؟

چند بند دیگر که خواندم، مادر پرسید: مگه استاد شهریار دهاتی بوده؟ من شنیدم که تبریزه.

گفتم: در کودکی و نوجوانی، مدتی در روستا زندگی کرده و با آداب و احوال و محیط روستا آشنا شده است.

مادر گفت: خدا رحمتش کنه، توی این شعر همه زیبایی‌های زندگی دهاتی‌ها رو آورده، خیلی از اینها الان دیگه نیست

و اگه تو شعر و کتابا نوشته نشه، از یاد می‌ره.

گفتم: حوصله داری بقیه کتاب رو برات بخونم؟

گفت: آره، خیلی خوبه اما به یه شرط! فردا که خاله اومد این جا، باز هم تمام کتاب رو برای هر دو تامون بخونی.

فردا که خاله به خانه مان آمد، منظومه حیدربابا را از اول تا آخر خواندم و خاله همراه مادرم، با اشتیاق گوش سپردند و

حرف زدند و گریه کردند.

پس از آن، هر کدام از دوستان و بستگان مادرم که به خانه مان می‌آمدند، یکی از ارکان پذیرایی از مهمان این بود که من

برایشان منظومه حیدربابای شهریار را بخوانم.

بتدریج مادرم، برخی بندهای شعر را حفظ کرد و پس از آن، گاهی برای خودش آن بندها را زمزمه می‌کرد و اشک می

ریخت.

بیر اوچئیدیم بو چیرپینان بئلینن

باغلاشئیدیم داغدان اشان ستلینن

اغلانئیدیم اوزاق دوشن اتلینن

بیر گورئیدیم ابریلغی کیم سالدی

اؤلکه میزده کیم قیریلدی، کیم قالدی

ترجمه:

کاش با این باد توفنده پرواز می‌کردم

کاش به سیل سرازیر از کوهسار می‌پیوستم

همراه آن که از ایل و تبارش دورافتاده می‌گریستم

تا بینم چه کسی موجب فراق شد

و در دیارمان چه کسی مرد و چه کسی ماند؟

منظومه حیدربابایا سلام (سلام بر حیدربابا) افزون بر ارزش ادبی و هنری، گنجینه‌ای است از فرهنگ مردم آذربایجان و

نمونه‌ای از زبان پیراسته و طبیعی و صمیمانه‌ای که در اغلب شهرها و روستاهای ترک زبان، در میان مردم متداول

است. نه با آوردن لغات مهجور و وام‌گرفته از زبان ترکی آناتولی و قفقاز، قصد مفاخره زبانی دارد و نه با درآمیختن غیر

طبیعی کلمات و نحو فارسی و عربی، اظهار فضل و ادب می‌کند.

از این منظر، زبان و حال و هوای حیدربابا، به پایاتی‌های ترکی نزدیک است. پایاتی‌ها که شعرهای ساده چهار مصرعی

و هفت‌هجایی است و اغلب شان حاصل ذوق مردم است یا اگر سروده شاعران و عاشیق‌ها باشد، از صافی ذوق و

ذهن و زبان مردم عبور کرده و بر زبان همگان جاری شده است. این ویژگی، یعنی نزدیک شدن زبان شعر به زبان مردم و انعکاس زندگی و تجربه‌ها و اندوه و شادمانی و شوق و حسرت انسان‌ها در شعر، توفیق بزرگی برای شعر و شاعر است زیرا فاصله شعر و زندگی و نیز فاصله زبان شعر و زبان طبیعی گفتار و نوشتار، شعر را در وادی انتزاع و ذهنیت و تعقید سرگردان می‌سازد و از سرزندگی و پویایی بازمی‌دارد. همین صمیمیت و بی‌پیرایگی است که موجب شده، منظومه حیدریابا، از مرزها عبور کند و در قلمرو گسترده کشورهای ترک زبان منتشر شود و گاه همراه با نوای موسیقی و گاه با زمزمه‌های مردم، نغمه خوان زندگی، فرهنگ، معنویت، زیبایی و عواطف انسانی گردد.

استاد شهریار، غیر از حیدریابا به سلام، شعرهای دیگری به زبان ترکی دارد که نشانگر احاطه شاعر به ظرایف و دقایق زبان ترکی آذربایجانی و گونه‌های آن است. از جمله منظومه سهندیه که به زبان نوشتاری و ادیبانه است و سرشار از هنروری بیانی و بلاغی و تصویرگری اعجاز آمیز شاعرانه و افزون بر این، از نظر جهان بینی و ژرفای اندیشه نیز، بسیار فرازمند و استوار است.

سهندیه با آن که در وزن عروضی است، به اقتضائات معمول اشعار عروضی ترکی، یعنی تبعیت از نحو و مفردات زبان فارسی و عربی تن نداده و به طبیعت زبان ترکی نوشتاری و ادیبانه پایبند است.

از همین قبیل است، غزل بهجت آباد خاطره سی (خاطره بهجت آباد) که شاهکاری است در شعر عاشقانه و تغزلی و از نظر زبانی نیز، پیوند زبان ادبی و زبان گفتاری در آن به شیوایی تمام صورت گرفته است.

در مجموعه اشعار ترکی استاد محمدحسین شهریار، تعدادی شعر به شیوه طنز و مطایبه نیز آمده که برای دوستداران شعر و زبان ترکی، بسیار مغتنم و دلنشین است.

چه کسانی از ما سخن خواهند گفت

اولر قالیر او صاحبی بوخ اوژی

چراغ لارین آنجاق ایشلدیر گوژی

گئدن لرون از چوخ قالب دیر سوژی

بیزدن ده بیر سوژ سالاجاق ای امان

کیم لر بیزدن سوژ سالاجاق؟ ای امان

خانه‌ها باقی است و صاحبخانه نیست

تنها، چراغ‌ها سوسو می‌زنند

از رفتگان، کم و بیش سخنی باقی است

از ما نیز تنها سخنی خواهد ماند، ای امان!

چه کسانی از ما سخن خواهند گفت؟ ای امان!

دکتر اسماعیل امینی